

پر استرویکا در عرصه سیاست خارجی تنها گزینه خردورزانه برای امریکا

وضع بسیار پیچیده و دشواری که کنون امریکا با آن در خاور میانه و به ویژه در افغانستان، فلسطین و عراق دست به گریبان گردیده است و دورنمای تیره و تاریک وضعیت آینده این کشور در منطقه و جهان در کل؛ استراتژیست های امریکایی را بر آن داشته است تا پیوسته در راهبرد های آن کشور ویرایش ها و بازنگری هایی نمایند.

با این هم، چنین بر می آید که راهبرد سازان امریکایی تا کنون نتوانسته اند به رهیافت جامعی در زمینه دست بیابند. این کار موجب گردیده است تا ایالات متحده در گیر روزمرگی و بی برنامهگی در این گوشه از گیتی و به تبع از آن در کل جهان شود و گرفتار درگیری های فرسایشی بی فرجام و بی پایان نظامی- اطلاعاتی و سیاسی منطقه یی گردد- چیزی که آینده روشنی را برای این کشور و در کل همه جهان نوید نمی دهد.

چنین می نماید که دگرسازی (پر استرویکای) ریشه یی و بنیادی سیاست خارجی امریکا- تفاهم بر سر یک کانسپت گلوبال (جهانشمول) بر سر صلح، امنیت و ثبات سراسری جهانی در اوضاع نو جهان چند قطبی و در چهار چوب ارزش های نوین با سایر قدرت های مطرح جهانی برای درهم شکستن چنین وضعی از نیازهای تاخیر ناپذیر باشد.

در این راستا بر ایالات متحده است تا در گام نخست با پارتنرهای اروپایی خود در اردوگاه ترانس اتلانتیک و سپس با روسیه، چین، کشورهای امریکای جنوبی، هند، کشورهای عربی و مجموعه کشورهای اسلامی غیر عرب به ویژه ترکیه، پاکستان و **ایران**؛ بر پایه توازن دادگرانه منافع، به یک رشته سازش های بنیادی دست یابد.

دستیابی به سازش بزرگ جهانی، بر سر تقسیم دادگرانه منابع انرژی و گستره نفوذ (در کنار گشودن گره های خونبار منطقه یی مانند فلسطین، عراق و افغانستان)- تنها راه خرد ورزانه برونرفت از این بن بست جهانی است. در غیر آن، روشن نیست ادامه وضع کنونی امریکا و در کل جهان را به چه سرنوشتی دچار خواهد ساخت.

در این جا نگاهی به پس منظر کشاکش های جهانی در گستره منطقه خود می افکنیم:

پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و پدید آیی کشور شوروی به جای روسیه تزاری، گرادندگان این کشور به رهبری لنین با توجه به شکنندگی های شوروی و ناتوانی های آن در عرصه های گوناگون، برای ایمن سازی خود در پی ایجاد کمربندی از کشورهای اگر نه دوست، دست کم بی طرف در پیرامون کشور نوپای خود گردیدند.

در این راستا، به ویژه آراستن نواری از کشورهای بی طرف و حایل میان شوروی و متصرفات امپراتوری انگلیس در آسیا در مرزهای جنوبی این کشور- جایی که در قاموس سیاسی وقت جهان- «حجاب عاجز شوروی» نام گرفته بود، در دستور کار قرار گرفت. روشن است در گام نخست سخن بر سر کشورهای ترکیه، ایران و افغانستان بود. همین بود که شوروی از رژیم های نوپای ناسیونالیست اتاترک در ترکیه، رضا خان در ایران و امان الله خان (و پسان ها نادر خان و ظاهرخان) در افغانستان حمایت و به این کشورها در زمینه های دولت سازی و ملت سازی کمک های فراوانی نمود.

هدف اصلی شوروی ها از این کار، این بود که با تقویت اقتدار ملی این سه کشور و نیرومند ساختن عرق ملی در آن ها، این کشورها را در برابر سلطه بریتانیا و رخنه آلمان وقایه نماید و در واقع دیوار پدافندی استواری در مرزهای جنوبی خود برپا دارد. روشن است در دوره صلح نیمبند میان دو جنگ جهانی یکم و دوم، اوضاع سیاسی وقت جهان در آن برهه به ویژه خطر آلمان که لزوم نزدیکی شوروی و انگلیس را دیکته می کرد، موجب گردید که کمربند دخواه شوروی برپا بماند.

پس از جنگ جهانی دوم، آرایش قوا در جهان به رنگ دیگری درآمد. برآمد ابر قدرت نوپای ایالات متحده که جانشین امپراتوری کهنه کار انگلیس گردیده بود، برونروی سپاهیان انگلیسی از نیمقاره و پدیدآیی دو کشور هند و پاکستان به روی نقشه سیاسی جهان و مساله تسلط بر منابع انرژی- به ویژه منابع نفتی در صدر مسایل دیگر قرار گرفت، **کمر بند جنوب** نیز شکل دیگری را به خود گرفت.

سیمای رویارویی های جهانی در منطقه خاور و میانه و آسیای میانه در آن برهه را می توان چنین پرداز کرد:

در آسیای میانه و قفقاز (حوضه دریای کسپین) نقش پنج جمهوری آسیای میانه و سه جمهوری قفقاز در گستره شوروی برجسته گردید که دارای گنجینه های دست ناخورده بزرگی از نفت، گاز و به ویژه یورانیوم و مس و دیگر خاستگاه های کانی بودند. برای نمونه، قزاقستان نزدیک به 17-18 درصد ذخایر جهانی یورانیوم و ازبیکستان نزدیک به 4/5 درصد ذخایر یورانیوم جهان را دارا هستند. قزاقستان نزدیک به ده درصد ذخایر مس جهان را دارد

و خاستگاه های بزرگی از نفت و گاز در ترکمنستان، ازبیکستان، قزاقستان و آذربایجان وجود دارد.

در حوضه خلیج فارس (در حوزه کشورهای خلیج فارس) به ویژه در جزیره نمای عرب خاستگاه های بزرگی از نفت وجود دارد. بسنده است یاد آور گردیم که عربستان به تنهایی 26 درصد گنجینه های نفتی تثبیت شده جهان و کویت هم نزدیک به 10 درصد را ذخایر نفتی جهان را دارا اند. به هر رو، حضور نیرومند امریکا در جزیره نمای عرب و تسلط غول های بزرگ نفتی آن کشور در این جزیره نما از ویژگی های عمده کشاکش های جیو اکونومیک در نیمه دوم سده بیستم به شمار می رود.

به گونه یی که دیده می شود، دو ابر قدرت- شوروی پیشین و امریکا در فردای پایان جنگ جهانی دوم بر دو حوضه بزرگ انرژی جهان و دو حوزه بسیار حساس استراتژیکی آسیا چیره شده بودند. شوروی ها بر حوضه کسپین (آسیای میانه و قفقاز) و امریکایی ها بر حوضه خلیج فارس (جزیره نمای عرب).

چیزی که شایان توجه است، این است که این دو حوضه را **کمربندی از کشورهای حایل** از هم جدا می ساز که متشکل اند بر هند، پاکستان، افغانستان، ایران، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و مصر. ویژگی دیگر این کمر بند موقعیت داشتن دو کشور نفت و گاز خیز ایران و عراق در آن است (برای پیدا نمودن تصور بهتر در باره این کمر بند بهتر خواهد بود اگر به نقشه جغرافیایی نگاه کنیم).

روشن است برقراری «استاتوس کوو» میان دو ابر قدرت و تضمین ثبات در این دو حوضه، مستلزم وضعیت بی طرفی کشورهای کمر بند و حایل بودن آن ها از دیدگاه جیوپولیتیک و جیو استراتژیکی بود. مگر، کشاکش های جهانی میان دو اردوگاه وارسا و ناتو و دو ابر قدرت شوروی و امریکا موجب درگیری رقابت شدید بر سر چیرگی بر کشورهای واقع در این کمربند گردیده بود.

در این میان تسلط بر کشورهای کمربند برای روسیه چند برتری می داد:

- 1- تضمین مصونیت در حوضه کسپین
- 2- تسلط بر یک نوار بسیار مهم جیوپولیتیک، جیو اکونومیک و جیو استراتژیکی
- 3- دستیابی به گنجینه های انرژیکی عراق و ایران
- 4- تهدید منافع امریکا در حوزه کشورهای نفت خیز جزیره نمای عرب

در گیر و دار همین کشاکش ها شوروی پیشین توانسته بود کشورهای هند، افغانستان، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و مصر را در کمربند جنوب به سوی خود بکشاند.

در مقابل، امریکا بر کشورهای پاکستان و ایران تسلط داشت. روشن است در آن برهه، کشور ترکیه که عضو ناتو بود و نیز کشور اسراییل که برای کنترل نفت اعراب با کار روایی های انگلیس به میان آورده شده بود، در کنترل جزیره نمای عرب به هواداری امریکا در میدان کشاکش ها حضور داشتند. یعنی امریکا با تکیه بر مثلث اسراییل، ترکیه و پاکستان از سه جهت این حوضه نفت خیز را در کنترل داشت.

این گونه، در مقابل تسلط امریکا بر کشورهای کمربند به نوبه خود برتری های زیر را به آن کشور می بخشید:

- 1- تضمین مصونیت در حوضه جزیره نمای عرب و در کل خلیج فارس
- 2- تسلط بر یک نوار بسیار مهم جیوپولیتیک، جیو اکونومیک و جیو استراتیژیک
- 3- دستیابی به گنجینه های انرژی های ایران
- 4- تهدید منافع شوروی در حوضه کسپین (آسیای میانه و قفقاز)

در این جا متوجه می شویم که بندهای دوم و سوم برای هر دو ابر قدرت مشترک بوده است و بند های اول و چهارم به عکس در تعارض قرار می گیرد.

در کل، در جهان عرب در سراسر نیمه دوم سده بیستم دو اردوگاه در برابر هم آرایش یافته بود:

- 1- اردوگاه کشورهای محافظه کار به رهبری عربستان که داعیه رهبری جهان اسلام را داشت. در این اردوگاه کشورهای کویت، بحرین، قطر، امارات، عمان و اردن عضویت داشتند که پسان ها «شورای همکاری خلیج» [فارس] را ساختند.
- 2- اردوگاه ناسیونالیسم عرب به رهبری ناصر- رئیس جمهور مصر بود که در این اردوگاه مصر، الجزایر، لیبی، چاد، لبنان، سوریه، عراق و یمن جنوبی قرار داشتند. ناصر نیز داعیه رهبری جهان عرب را در سر داشت.

اردوگاه کشورهای محافظه کار زیر حمایت امریکا و کشورهای ناسیونالیست زیر حمایت شوروی پیشین بودند.

به هر رو، آن چه مربوط می گردد به کشورهای **کمربند جنوب**، شوروی پیوسته در پی بخیه زنی و زنجیره زنی در آن بود و امریکا در پی درهم شکستادن آن.

در این برهه، امریکا در پی آن بود تا با ایجاد یک پیمان منطقه‌ی اردوگاهی را در برابر نفوذ کمونیسم در ناحیه حجاب عاجز شوری بیاراید. در آغاز، پیمان بغداد را با اشتراک عراق، ترکیه، ایران و ترکیه به میان آورد. مگر این پیمان به دلیل کودتای عبدالکریم قاسم در عراق فرو پاشید. سپس امریکا کوشید پیمان سنتو- را متشکل بر ترکیه، ایران و پاکستان آرایش دهد. از افغانستان نیز برای پیوستن به این پیمان دعوت شده بود. مگر، افغانستان آن را بنا بر اختلافات ارضی با پاکستان بر سر موضوع پشتونستان و داشتن روابط ویژه با شوری پیشین نپذیرفت.

از همان آوانی که این پیمان به میان آمد، شوری لحظه‌ی هم از فروپاشاندن آن درنگ نکرد تا سر انجام پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آن را برای همیشه برهم ریخت.

چیزی که شایان توجه است، این است که در دهه هفتاد شاه ایران با پیش کشیدن طرح ناسیونالیسم ایرانی و آراستن اردوگاه پان آریایسم در برابر پان عربیسم کوشید اتحادیه‌ی را میان سه کشور آریایی تبار ایران، افغانستان و پاکستان ایجاد نماید. مگر چون قرار بود این اردوگاه با پشتیبانی امریکا ایجاد شود، با مخالفت شوری رو به رو گردید که با راه اندازی کودتای داوود خان در 1972 این طرح را با ناکامی رو به رو گردانید. پسان ها داوود خان نیز حاضر گردید این طرح را بپذیرد. مگر با کودتای افسران هوادار حزب دمکراتیک خلق طرح از ریشه بر افتاد.

به هر رو، کشاکش بر سر تسلط بر کشورهای واقع در کمربند ادامه پیدا کرد. با روی کار آمدن حزب دمکراتیک خلق چنین می نمود که شوری به پیروزی قاطعی در تسلط بر کمربند جنوب دست یافته باشد. زیرا افغانستان، ایران، عراق، سوریه، لبنان و فلسطین به سان دیوار ستبری حوضه کسپین را از رخنه امریکا می پوشانند. کما این که حضور شوری در افغانستان حوزه کشورهای عربی را در کل در معرض تهدید هم قرار می داد. در این برهه هند هم هوادار شوری بود. تنها کشوری که برای امریکا در کمر بند مانده بود، پاکستان بود. از همین رو بود که پاکستان در سال های دهه هشتاد سده بیستم برای امریکا اهمیت بسیاری پیدا نموده بود. راستش در این برهه امریکا توانسته بود مصر را در انتها الیه کمربند به سوی خود بکشاند. مگر، نقش آن کشور چندان چشمگیر نبود.

در اوایل دهه نود سده بیستم اوضاع باز هم دگرگون گردید. فروپاشی شوری و از هم گسیختن تار و پود پیمان وارسا صفحه تازه‌ی را در بازی بزرگ گشود. چنین پنداشته می شد که جهان دو قطبی فرو ریخته و دیگر جهان تک قطبی شده است.

این بود که ایالات متحده برای پر کردن خلاء به میان آمده در کمر بند وارد میدان شد.

در اوایل سده بیستم، روشن گردید که جهان تک قطبی به رهبری تنها ابر قدرت امریکا که دیگر به فرا قدرت (مگا پاور) مبدل گردیده بود، دارد به سوی یک جهان چند قطبی پیش می رود و جهان در یک دوره گذار قرار دارد. در یک سخن، نظم دو قطبی که برای آن قواعد بازی معینی وجود داشت، از میان رفته بود و برای نظم چند قطبی هنوز قواعد معین بازی و خطوط قرمز مشخص وجود نداشت. چنانی که تا هنوز هم ندارد.

هر چه بود، در آغاز هزاره سوم و سده بیست و یکم، امریکا توانست با راه اندازی کارزار گسترده بر دو کشور مهم کمر بند تسلط یابد- عراق و افغانستان.

آنچه مربوط می گردید به عراق، بنا به پنداشت شماری از آگاهان، استراتیژی امریکا در این کشور در چند مرحله پیاده شد:

- 1- در دادن آتش جنگ فرسایشی میان ایران و عراق و بر انگیختن صدام در برابر ایران.
- 2- پایان دادن به جنگ ایران و عراق با پا در میانی سازمان ملل
- 3- دادن چراغ سبز به صدام و بر انگیختن او به حمله و اشغال کویت
- 4- حمله گسترده هوایی بر عراق و در هم کوبیدن زیرساخت های نظامی و توان رزمی این کشور به بهانه اشغال کویت
- 5- محاصره ده ساله عراق و تضعیف تدریجی آن کشور برای فراهم ساختن زمینه حمله بر آن کشور
- 6- حمله بر عراق به بهانه داشتن جنگ افزارهای هسته یی و اشغال آن کشور

مگر، آنچه مربوط می گردد، به افغانستان؛ به باور کارشناسان، امریکا استراتیژی خود را در قبال این کشور در چند مرحله پیاده نمود:

- 1- بی ثبات ساختن این کشور از راه دامن زدن به بنیادگرایی اسلامی در دوره ظاهرشاه به کمک کشورهای عربی و پاکستان
- 2- بر انگیختن شوروی به مداخلات در امور افغانستان که در راستای دست یازی به اقدامات پیشگیرانه و متقابل که منجر به روی کار آوردن داوود خان و سپس نظام دمکراتیک خلق گردید.
- 3- کشانیدن پای شوروی در باتلاق یک جنگ فرسایشی در افغانستان
- 4- راه اندازی کارزار گسترده نظامی- سیاسی در برابر شوروی و تقویت همه جانبه مجاهدان که منجر به جنگ های خانمانسوز

سال های دهه هشتاد و سر انجام بازگشت سپاهیان شوروی از این کشور گردید.

5- راه اندازی جنگ های فرسایشی «سوهانی» میان گروه های مجاهدان به منظور از میان بردن توان رزمی آنان و راندن آنان از صحنه سیاسی- نظامی افغانستان

6- روی کار آوردن طالبان به یاری عربستان و پاکستان به عنوان جاده صاف کن و کمک به آنان برای تسلط بر سرتاسر افغانستان و تصفیه و خلع سلاح مجاهدان

7- حمله بر طالبان و واژگونسازی دولت آنان به بهانه همکاری با تروریسم بین المللی

8- حضور روزافزون و گسترده نظامی در افغانستان و پهن ساختن پایگاه های استراتژیکی در این کشور و زمینه سازی برای رخنه در کشورهای آسیای میانه و دیگر اهداف استراتژیکی

هر چه هست، امروز در جایگاهی قرار گرفته ایم که دیگر شوروی پیشین از میان رفته است. در منطقه ما هند در حال مبدل شدن به یک ابر قدرت است. چین به سان غول بزرگ اقتصادی به دومین کشور توانمند اقتصادی جهان مبدل گردیده است و چین پیش بینی می شود که تا سال 2025 به نخستین اقتصاد بزرگ جهان مبدل شود. روسیه نیز بار دیگر سر پا ایستاده است و به سان ابر قدرت انرژیکی و دومین کشور نیرومند جهان از دیدگاه نظامی در پهنه کشاکش های جهانی حضور دارد. در این میان، ترکیه و ایران به نیمه ابر قدرت ها یا قدرت های بزرگ منطقه یی مبدل گردیده اند.

به هر رو، به باور بسیاری از آگاهان امریکا هنوز خود را یک فرا پاور می پندارد و در پی تسلط نه تنها بر سرتاسر پهنه جزیره نمای عرب، بل نیز همه کشورهای کمربند و سراسر پهنه آسیای میانه و قفقاز است. این است که قدرت های دیگر مانند روسیه، چین، کشورهای عربی، ترکیه و ایران و حتا پاکستان در برابر آن مستقیم یا غیر مستقیم قرار گرفته اند. در یک سخن، وضعیت امریکا مانند وضعیت شوروی در دهه هشتاد سده بیستم گردیده است که یک تنه با همه جهان در افتاده بود.

در آن برهه شوروی پیشین توانست با پیش گرفتن مشی دگرسازی (پر استرویکای) گرباچف با یک رشته عقب نشینی های خرد و رزانه با توانندی خود را از زیر بار سنگین کشاکش های جهانی برهاند. شوروی توانست با برون برآمدن از افغانستان و با آزاد ساختن کشورهای مسلمان آسیای میانه و قفقاز مشکلات خود را جهان اسلام تقریبا پایان ببخشد.

همچنین با به فراموشی سپردن ایدئولوژی مارکسیسم، به اختلافات خود با چین پایان بخشید. در همین بستر، شوروی با برآمدن از اروپای خاوری، به اختلافات خود با کشورهای اروپای باختری پایان داد و زمینه را برای آراستن اتحادیه

اروپایی فراهم آورد. در یک سخن پای خود را از ورطه کشاکش های جهانی کشید.

برعکس، امریکایی ها با یورش بر عراق و افغانستان خود را در مرداب نبردهای پایان ناپذیر فرسایشی با جهان اسلام در افگندند. این کار موجب آن گردید که میدان را در امریکای لاتین و آسیای میانه و قفقاز یکسره ببازند. در درون اردوگاه با همپیمانان اروپایی خود در افتند و حتا در درون کشور خود هم درز بیندازند.

کنون بیم آن می رود که امریکا در گرداب برخورد بزرگ تمدن ها با جهان اسلام غرق گردد. چنین امری در صورت درگرفتن جنگ میان امریکا- اسراییل و ایران بیخی محتمل است که بیگمان پایان پرونده امریکا به عنوان یک فراقدرت خواهد بود و در سر انجام آن کشور را به یک ابر قدرت منطقه یی مبدل خواهد گردانید. چیزی که روسیه و چین از ته دل خواهان آن هستند.

به پنداشت بسیاری از کارشناسان، از دیدگاه تیوریک راه های برونرفت از این بن بست می تواند برای امریکا چنین باشد:

1- در گام نخست باید در درون کشور خود به یک راهبرد واحد و اجماع در قبال مسایل سیاست خارجی دست یابد.

2- در گام بعدی بایسته است تا با همپیمانان خود در اردوگاه ناتو به موقف یک سان برسد.

3- سپس باید با روسیه بر سر مسایل جهانی کنار آید. چنین به نظر می آید که مهم ترین چالش ها میان دو کشور مخالفت امریکا با شولیت روسیه در سازمان تجارت جهانی، استقرار سامانه های پدافند موشکی در برخی از کشورهای اروپای خاوری، پشتیبانی امریکا از رژیم دیکتاتوری ساآکاشویلی در گرجستان، راه اندازی جنگ تریاک با روسیه در افغانستان و ... باشد. بر امریکا است تا در همه این زمینه ها در برابر روسیه عقب نشینی نموده و امتیازاتی به آن کشور بدهد تا راه برای تفاهم و تعامل راستین با روسیه در مسایل گلوبال باز شود.

4- آن چه مربوط به چین می گردد، بزرگترین مشکل میان دو کشور جزیره تایوان می باشد که چین آن را جزو تجزیه ناپذیر خاک خود می شمارد و مادامی که امریکا تایوان را به چین باز نگرداند، نمی توان در باره بهبود راستین در روابط میان دو کشور سخن بر زبان آورد. پایان بخشیدن به بحران کوریا نیز از اولویت های یافتن زبان مشترک با چین خواهد بود.

5- در امریکای جنوبی هم چنین بر می آید که امریکا بازی را به روسیه، چین و ایران باخته باشد. روشن است در اوضاع کنونی به هر پیمانیه که امریکا بر این کشورها فشار بیاورد، به همان پیمانیه این کشور به دامان کشورهای مخالف امریکا پناه خواهند برد. تنها راه خرد

ورزانه برای امریکا این است که با به رسمیت شناختن واقعیات موجود با این کشور ها برخورد دادگرانه داشته باشد و از در دوستی و صلح و صفا پیش بیاید. در غیر آن، باید دکترین مونرو را برای همیشه به زباله دانی تاریخ بیندازد.

6- آن چه مربوط به کشورهای کمربند استراتژییک جنوب می گردد، واقعیت این است که کشورهای کمربند جنوب تشنه آراستن اردوگاه ها و ساختارهای نوین هستند و این خواست بر حق آن ها یک سره و بیخی با روند جهان شدن و منطقه گرایی همخوانی و هماهنگی دارد. استقلال، آزادی، بی طرفی و خود بسندگی اقتصادی و ایستادن سر پاهای خود از شاخصه های همیزه این ساختارهای نوین خواهد بود. بر امریکا است تا با درک حساسیت های موجود در منطقه و با توجه به پیچیدگی مناسبات کشورهای ترکیه، ایران و افغانستان با روسیه، از این ساختارها حمایت کند.

برای مثال، سه کشور پاکستان، افغانستان و ایران نه عضو کدامین پیمان منطقه یی هستند و نه میان خود اتحادیه یی دارند. در حالی که موقعیت حساس این سه کشور که در میان سه ابر قدرت هند، چین و روسیه قرار دارند، ایجاب می کند تا میان هم اتحادیه یی را به میان بیاورند. شرط اصلی پیروزی چنین اتحادیه یی بی طرفی مطلق آن است. در غیر آن، اگر به سوی امریکا، بریتانیا و اسراییل بشتابند، کشورهای روسیه، چین آنان را در هم خواهند فشرد و برعکس اگر به سوی روسیه و چین بروند؛ امریکا، بریتانیا و اسراییل آنان را در هم خواهند کوبید.

حال بر امریکا است تا برای جلوگیری از باخت کامل به جای درگیر شدن با این کشورها باید با آن ها از در دوستی و خردورزی پیش آید. نه با کاربرد روش های سخت ابزاری که یکسره نا کارایی خود را به اثبات رسانده اند.

در آن سوی دیگر، در عمل اردوگاهی با اشتراک ترکیه، ایران، عراق، سوریه، لبنان و فلسطین در حال شکلگیری است. کودتاهای پیهمی که اسراییل در پی راه اندازی آن در ترکیه بود و حمایت از چریک های کرد در خاک عراق و ساختن پایگاه هایی برای آنان، زمینه هر گونه تفاهمی را با ترکیه در زمینه جلوگیری از آرایش چنین اردوگاهی برای امریکا محدود ساخته است. از سوی دیگر تشکیل چنین اتحادیه یی به سود امریکا هم خواهد بود. زیرا چنین ساختاری به استقرار ثبات در منطقه کمک خواهد کرد.

به هر رو، چنانی که دیده می شود، ایران در هر دو اتحادیه کشور کلیدی است. در این حال، امریکا راهی جز کنار آمدن با ایران ندارد. در غیر آن، آغاز جنگ با ایران به معنای

آغاز جنگ بزرگی میان مسلمانان در سرتا سر منطقه خواهد بود که در فرجام به نابودی کشور اسرائیل انجامیده و سر انجام امریکا را نیز از پا خواهد آورد.

کنون امریکا بر سر یک گزینش دشوار قرار گرفته است- ایران یا اسرائیل. امریکا باید یکی را انتخاب نماید. روشن است با گزینش اسرائیل، امریکا در فرجام بازی سرتاسر منطقه را از دست خواهد داد و درگیر جنگ فرسایشی بی پایانی از پاکستان گرفته تا افغانستان، ایران، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و در آینده نزدیک یمن و در آینده دور تر مصر و حتا عربستان نیز خواهد گردید.

برای کنار آمدن با ایران، امریکا ناگزیر است بسته پیشنهادی زیر را با ایران از طریق کدام میانجی بررسی کند:

- 1- تشکیل هر چه سریع تر یک کشور مستقل فلسطینی
- 2- برآمدن کامل از عراق
- 3- پایان بخشیدن به بحران افغانستان در هماهنگی کامل با ایران
- 4- پایان دادن به همه تحریم ها در برابر این کشور. در این جا بایسته است گفت که امریکا با وضع تحریم ها در برابر ایران در سازمان ملل دچار لغزش ناخوشودنی یی گردیده است و با بستن همه درها و ویران کردن همه پل ها همه راه های آشتی با ایران را به دست خود به روی خود بسته است. در این جا باید به پیروزی چشمگیر دیپلماسی روسیه و توانمندی بزرگ آن اذعان کرد. روشن است در آینده برای لغو این تحریم ها امریکا ناگزیر خواهد گردید امتیازات بزرگی به روسیه و چین بدهد. در غیر آن، روسیه و چین به آسانی حاضر نخواهند گردید تن به لغو آن بدهند.
- 5- مسترد ساختن همه جنگ افزارهایی که ایران در زمان شاه از امریکا خریداری کرده بود و یا مبلغ پرداختی آن با سود سه دهه یی آن
- 6- پایان بخشیدن به فشارها در زمینه دستیابی ایران به فناوری صلح آمیز هسته یی و کمک در تامین نیاز های انرژی ایران به انرژی برق هسته یی

در غیر این، رویارویی های بی پایان امریکا با ایران دستاوردی جز ناکامی و شکست برای امریکا به بار نخواهد آورد.

آن چه مربوط به افغانستان می گردد، برای گشودن مشکل خونبار افغانستان ده گره کور وجود دارد که امریکا بایست این گره ها را بگشاید. (نگاه شود به مقاله گروه های کور و فرو بسته بحران افغانستان- در وب لاگ کانون پژوهش ها و مطالعات افغانستان www.arianfar.com).

درست در همین افغانستان است که باید امریکا برخورد خود را از ریشه دگرگون بسازد و برای جهانیان ثابت کند که به راستی در پی دستیابی به صلح، امنیت و ثبات جهانی بر پایه ارزش های والای انسانی است.

در یک سخن، امریکا مانند شوروی پیشین در سیاست خارجی خود و در راهبردهای خود در پهنه جهانی به یک رشته ویرایش های بنیادی مانند پرواسترویکای گرباچف نیازد، و اگر دست به این ویرایش ها نیازد، در گرداب جنگ فرسایشی بی پایان با جهان اسلام غرق خواهد شد یا دست کم تا گلو فرو خواهد رفت.